

میلعا وه

کولسدی تایح طرشد، ی بلقن انیمطا و نیقی
کولسدی رکفی انبریز، ی نارھط ہملاء راثآ

تانايد

ی نارھط ی نیسدن سحمدحم دیسد جاد اللھتیا
هّ رسالّھسّ دق

مِجْرًا نَاطِيشًا نَمَ لِلَّهِ ذُو عَا
مِجْرًا نَمَحْرًا لِلَّهِ مَسْبُ
دَمَّحَ انْدَيْسَ اِيْءُ اللّٰهُ اِيْءُ و
نِيرَ هَاظًا هِاَ و
نِيعْمًا مَهْدَا عَا اِيْءُ اللّٰهُ اِنْعَا و

تکرردی انبم نیرتمهم، نانیمطا و نیقی تسادخی وسهبد

ی تایید تلاحد ناسنا هار رد هکی نامب زا یکی
دراد ی دج ریثأت تاقلعت زا ناسنا روبع رد و دراد
ی م، درجت و لامکی وسهبد ناسنا تکررد و
، تسال صانیرتی ساسا و نیرتمهم هکتفگن او ت
هب ناسنا رواب و سفن رواب و سفن نانیمطا هئسم
، هئسم نیا و دوری م هکتسا ی هار و ریس
رد ار زایتما نیا م هکتسا ی مهم رایسب هئسم
مینیکی مندهاشم اهب تکم ریاس

[نینچمه] و ، ریس و هار هب نیقی هئسم
ی بلاق هئسم کی ، تسا نیقی لصاد هکنانیمطا
و ناسنا ریس و تکررد دیاب هئسم نیا . تسا
تکررد اریز ؛ دشاب هتشاد دوجو و اشور و هار
و تاقلعت زا ن تشدگ و راگدرو ری وسهبد ناسنا
، تارک زا روبع و سفن و یوهن تشادگ اپریز
ی رهاظی اهراک و رهاظ روما ماجنا اب طقف
تسا ی ناسفندت کرد کیت کردنیا هکلب ؛ تسیند
ماجنا نطاب و بلاق ، سفن رد تکررد نیا [ی نعید]
دوشی م

لمعنا ققحت بجوم ، رهاظی اهراک اهتتم

و نونا قق فو ربه کی ترو صرد [هتبل] ؛ دنان طاب
دنیگب ماجنا ناشدوخ همانرب

اب هک درو آی م برقت ادخ هب ی تدابع

دشاب ی بلق نانیمطا

ن کمم ، دز اسب ی لز نم دهاوخی م هک ی یانب کی
توافتم ، هدیشک رامعم هک ی اهشقد اب ش رظن ت سا
تسرد ش دوخ راک هب آنب ن آ رگا ی لو ؛ دشاب
ن امتخاس رد ی ریثأت [، رظن] توافتنیا ، دز ادرب
نیا هب ار هشقن رامعم . درو آی مذ دوجو هب ، لز نم
ی م ؛ تسوا فلاحم آنب هیرظن و دشکی م تیفیک
دیابن لا ، ی رانگب اجنیا ار نوتسدیابن لا : دیوگ
نیا دیابن لا ، ی هدب رارق اجنآ رد ار لپ ن آ
رد دناوتب ات ی نیچب تیفیک نیا هب ار نویسادنوف
دیابن امتخاس هشقن ای ، دشاب مواقم ش زر ل لابق
ی ریگرون و او ه ددرت تیفیک [ات دشاب هنوگنیا
» . دشاب رتهب دناوتب

نیا آنب هفیظو ی لو ؛ «هن» : دیوگی م رامعم لامح
هب رامعم هک ی اهشقدن آ قبط ار راوید هک ت سا
فلاحم ش رظن رگا لامح . درو ایب لآب ، دهدی م وا
، دشاب قفاوم ش رظن رگا ؛ دیآی م لآب راوید ، دشاب
درادن ی توافت ؛ دیآی م لآب راوید

ن آ هک دیناوخب ی زامن دیهاوخب امش رگا ی لو
و فلاحم رظن اب رگید ، دشاب برقم ناتزامن
رگید زامن» : میوگب هک تسین روطنیا قفاوم
ی سک . دنکی م قرف ی لیخ [هکلب] ؛ «دنکی مذ قرف
نیا هک دشاب هتشاد کشد و دناوخب ار ی زامن هک
هدیافاً لصا ش زامن نیا ، هنای ت سا تسرد ش زامن
هک دراد هدیاف ی زامن . درادن هدیاف چیه ؛ درادن ی
ت بسن و دشاب هتشاد رواب و نانیمطان آ هب ناسنا

دنگ سفن اُنینامط و شمار آس اسحا زامن آن اهد
اکتا زامن آن اهد دناوتی مناسنا [تروصدنیا رد]
دنگ

درک دیلقت مدعا زا دیاب هکنیا لیلد

تسوا صیخشتی روآن انیمطا

مدعا دیلقت معجرم زا دیاب: دنیوگی م هکنیا م
یارب مدعا دیلقت معجرم؛ تسو نیمه، «درک تیعبت
ن لا امش دینک ضرف. دروآی م نانیمطا ناسنا
تسا ی دردرس نیا تقوکی. دینکی م ادیپ یرامید
دوشی م بوخنیرپسا و نفونیماتسا کی اب هک
؛ دینکی م ادیپ یکانرطخ یرامید؛ هن تقوکی
هک ار اهنیا و لیودا و نیرپسا و نفونیماتسا
نیمه [یرامید] و دشن بوخنیبی م، دیدروخ
اجنیا. دوشی م رتشیب و دنکی م ادیپ همادا روط
هئسم کی تروصد زا امش یارب هئسم رگید
یاهتشر لابند هدیوری م؛ دوشی م چراخی داء
ی ط زا دعب هرخلاب هکنیا ات، رتی صصخت
نیرتق ذاد و نیرتریخ، نیرتملاء آن اهد، یلحارم
یارب رگید و صیخشت و دینکی م معجارم درف
رگید ار ناتدوخ اجنیا؛ دشن دهاوخش خیمار آن امش
دیراپسی م و اهد.

ادتبا هک ی مومع یکشزپ آن غارس ارچ
یارب رگید و انوچ؟ دیوری من، دیدرک معجارم
داجیا رواب امش یارب و؛ دروآی من شمار آن امش
ی یادتبا لئسم و ل حارم نامه یارب و؛ دنکی من
ی م ساسد و قیقد هئسم هک ی تقو اما. دوب بوخ
، دیآی م نوریدی داء و ی یادتبا تروصد زا و دوش
تافرصد و لخد، ناسنا شرگن، ناسنا شور
دهاوخریغت بلطم تیمها یاضتقم هدم ناسنا

دنگ دیلقت مدعا ریغ دتهجم زا هکی سک

تسا س اوسو رد هشیمه

دوجو مدعا [زا دیلقت] دروم رد هئسم نیمه

دنگ معجارم مدعا ریغ دتهجم هب هکی سک؛ دراد

؟ هزایدیوگی متسرد: «تسا س اوسو رد هشیمه

می هکی زماند» «؟ هزایدتسا [بئاص] شرظن ایا

، دریگی هکی اهزور؛ دناوخی م کشاب، دناوخذ

دریگی م کشاب

لاماد دیاب مدعا دیلقت عجرم ن تفای یارب

درک قیقحت

لئسم نیا لاصا هک دنتسه ی ضعب لاماد بخ

دنگب دیلقت نیا زا هچ لاماد؛ دنگی منی قرفن اشیارب

لاصا اهنیابام. دنایکی [ن اشیارب]، وازا هچ

ی اهلگ و ی اهلف و می د دیلقت اهنیاب؛ میرادن یراک

تسا

درف هک دوشی متفگی دیلقت هب «ی اهلگ دیلقت»

لوصد و سفد هئینامط و نانیمطا لیصحت یارب

هب ش قیفر؛ هتشاد نرب مه مدق کی ی تد، ش مارآ

«؟ ینکی دیلقت هک زا وت»؛ هتفگ، هدمآ ش اهناخ

، بخ»؛ هتفگ [مه وا] «. وازا نم»؛ تسا هتفگ

دوشی م نیا «! رخب نم یارب مه هلاسر کی سپ

؛ میرادن یراک دارفا نیا ابام. ی اهلگ دیلقت

دنهاوخی م هک [دنتسه] ی دارفا [ام بطاخم]

ی زیچه جوتم و دوشدن اشرسد ی زیچه کی هر خلااب

ی ب و باتک و باسحی ب [ن اش] راک [ات]، دنوشب

دشابذ تهج

دیلقت ن و دب دیاب، مدعا عجرم تخانشرد

داد ماجنال ماک قیقحت ن ارگید زا

شخصی که می خواهد به دنبال اطمینان و

طمأنینه برود و حجّت را بین خود و خدا تمام کند، بهطوری که اگر خدا در روز قیامت از او پرسید: «به چه حقی تو به آن شخص مراجعه کردی؟» گردنش را راست کند و صاف جلوی خدا بگوید: «به این دلیل!» و خدا هم دلیلی نداشته باشد که به او بگوید: «بیخود کردی!» [بلکه باید طوری باشد که بتواند بگوید:] «من رفتم تحقیق کردم؛ یک نفر، دو نفر، افراد خبیر و عالم [را دیدم]، ماه‌ها وقت گذاشتم، ماه‌ها (نه یک دقیقه!) وقت گذاشتم و این‌طرف و آن‌طرف گشتم، با افراد سروکله زدم، به افرادی که اهل فتوا هستند و دفاترشان مراجعه کردم، افرادی را که در آنجا هستند، یکی‌یکی همه را دیدم [و ایشان را اعلم یافتم و از او تقلید کردم].» توجه می‌فرماید چه می‌خواهم عرض کنم؟! [باید بتواند بگوید:] «سرم را همین‌طوری نینداختم پایین، هرچه هرکس گفت گوش بدهم؛ رفتم تحقیق کردم، دیدم و متوجه شدم که فلان شخص از نظر تقوا، [از نظر] علمیّت، از نظر دین، از نظر اجتماعی، از نظر تشخیص موضوعات [اعلم است].»

بی‌جاء و تسرّدات‌ی‌اها و تفرّات‌ی‌تایاکد

ت‌یعجرم‌ن‌ای‌عدم‌زا‌ی‌خرپ

ک‌ی [ی‌نار‌هط‌أملاء] اقاّ م‌وحرم‌ن‌امز رد
 ن‌اتسود‌زا‌هک‌دهشم‌ن‌اکشزپ‌زا‌ی‌کشزپ‌تئیه
 هدمآ [ن‌اشیا‌ل‌زنم‌ه‌ب] دهشم‌رد، دندوب‌اقاّ م‌وحرم
 هذب. دنک‌ن‌اشظف‌د‌ادخ. مدوب [م‌ه] هذب‌دوخ. دندوب
 زا‌همه‌هک‌ی‌اهدع؛ مراد طابتر اهنآ اب‌م‌ه‌ن‌لا
 دینکی‌م‌رواب‌امش. دنتسه‌ن‌اریا‌ی‌ابطا‌ن‌یصّخشم
 زا‌هک‌دهشم‌ن‌وخ‌ل‌اقتنا‌ن‌امزاس‌ل‌وئسم‌هک

تفگی و تسام نانسود

(هدرک توف رگید نوچ، مروآی مذن لالا هذب ار ش مسسا) هلاسدون عجرم ن لافش پین م
مدرم هب، تسهن نوخ هب ن لالا هک ی زایذ و نوخ [ی ادها] ی اری امشد، اقا: «متفگ و متفر
ی مخز نیا؛ دندروآی می مخز ا هه هبج زا؛ دود گنج، نامز ن ا بذ» «دینک ش رافس
عجرم ن [(رگید دنری می دننکذ قیرزت نانسرامید رد رگا؛ دنتساوخی م نوخ ا ه
قیرزت یرگید هب ار ی سک ن نوخ دوشی م رگم! اتسا سجن نوخ، اقا: «تفگ [دیلقت
«!درک

ببینید! یک آدم نودساله‌ای که رساله بیرون داده و می‌گوید مردم بیایند از من تقلید کنند، چنین مسئله مهم اجتماعی و ضروری حیات را نمی‌فهمد! خب او مردم را به که می‌خواهد دعوت کند؟! یعنی از فهم بدیهی‌ترین مطالب، عاجز است! حالا بنده بلند بشوم بروم [و از او تقلید کنم]؟ خب، این یکی [مقلدش می‌شود، بعد] یکی، یکی [اضافه می‌شود]. همین‌طور، این در آن [تأثیر می‌گذارد و مقلدین شخص زیاد می‌شوند]. یکی دو سال پیش بود که یکی از دوستان برای من ورقه‌ای آورد، راجع به فتوای آقایان مختلف نسبت به مسئله توالد و تناسل و لقاح خارجی و آزمایشگاهی شخص غیر (زوج باشد یا غیر زوج باشد) بود؛ از همین مسائلی که مبتلابه است. (البته [آن مراجع] همه فوت کرده‌اند؛ آنهایی که فوت کردند، خدا [خودش رحم کند]. خودشان می‌دانند دیگر!) باور کنید داشتم از تعجب شاخ درمی‌آوردم! یک نفر بیاید و بگوید: «اگر نطفه مردی را با زن دیگری لقاح کنند و بعد قرار بدهند، اشکال ندارد!» عجب! [نوشته بودند:] «مرد نامحرم با زن نامحرم اشکال ندارد، ولکن احتیاط [و] بهتر این است که این کار را نکنید!» [پس] قضیه نفس چه می‌شود؟! انتساب به کجا خواهد رسید؟!!

دیلقت عجرم باختنا تیمها، مدرم هماء

دناهدشنه جوتما ار

اعلمیت، مسئله خلی مهمی است که ما و همین‌طور همه افراد این را شوخی گرفته‌ایم. همین‌طور سر را پایین می‌اندازند [و شروع به تقلید می‌کنند].

ی‌صخش زات بحص، مدوب‌ی‌یا ج‌ی‌تقوکی‌ن‌م [وا هرابرد] ی‌اهدع‌ی‌ار ب‌دراد‌ی‌کی‌مدید؛ دوب‌هنیس‌ت‌ئیه‌اب‌ار‌ت‌یم‌عا‌اقاً‌ن‌یا‌. دنکی‌م‌ت‌بحص‌دی‌آی‌م‌رفذ‌کی‌ [دیا‌ه‌دید]! دوب‌ه‌تفرگ‌ه‌ابتشا‌ی‌ن‌ز و دنزی‌م [هنیس‌وا‌ه‌ار‌مه] م‌ه‌ه‌یق‌ب، دنزی‌م‌هنیس‌روطن‌یم‌ه‌م‌ه‌دیلق‌ت‌دوب‌ه‌درک‌ر‌ک‌ف!؟ دنناوخی‌م‌ی‌ن‌لاف‌زا‌دهاوخی‌م‌ن‌املد‌ام» [ت‌فگی‌م]! ت‌سا‌! ه‌دش‌ت‌ار‌ب‌ن‌املد‌ه‌ب‌! دهاوخی‌م‌ن‌املد؛ م‌ینک‌دیلق‌ت‌»! [م‌یتسه] روطن‌یا‌ام‌و

رد‌ی‌راصنا‌خ‌یش‌ن‌ادرگاش‌ش‌لات‌و‌ت‌قد

ت‌یعجرم‌ی‌ار‌ب‌ی‌زاریش‌ی‌از‌ریم‌باختنا

در میان شاگردان شیخ انصاری، افرادی بودند که هرکدام در حوزه تدریس و علم و فتوا و مسائل اجتماعی و امثال‌ذلک، یک پهلوان بودند. بعد از [فوت] شیخ انصاری، مجلسی گرفتند برای اینکه بعد از شیخ، چه فردی را به‌عنوان مرجعیت انتخاب کنیم. یکی از همین افراد، میرزا حسن شیرازی بود که صاحب [فتوای] تحریم تنباکو [بود]. میرزا حسن شیرازی اصلاً در فقه و علم، پهلوانی بود. [یکی دیگر از این افراد،] میرزا حبیب‌الله رشتی بود [که او هم] چه شخصی بود برای خودش! میرزا حسن آشتیانی بود، میرزا نجم‌الدین تهرانی بود؛ افرادی بودند؛ پنج‌شش تا از شاگردان گردن‌کلفت درس شیخ انصاری بودند.

اَللّٰهُمَّ [یِ راصنا] خیش [توف] زا دعبه کی تقو
 دارفا نیا زا مادکره هب، دما شپیت یعجرم
 [اهنا]؟! دینکی م رواب. دنتفریذیند، دندرک داهنشپ
 ؟دوشی من ادیپ ن لا اهنّا ن خانه کی دندوب ی دارفا
 ؛دنتفریذیند، دندرک داهنشپ اهنّا زا مادکره [هب]
 ن م هب ارچ: «تفگ، دندرک داهنشپ نیا هب کی تقو
 »؟! دینکی من داهنشپ و ا هب ارچ؟! دینکی م داهنشپ
 هب ارچ: «تفگ، دندرک [داهنشپ] و ا هب [ه کی تقو]
 ی من داهنشپ و ا هب [ارچ]، دینکی م داهنشپ ن م
 چیه؛ دندرک راک هچ دندنام روطنیمه اهنیا «؟! دینک
 !دنکی من لوبقار تیعجرم سک

ی زاریشن سد از ریم مو حرم هر خلا اب مکنیا ات
 .ددرگرب [و] دنک وضو دیدجت [ات] تفر نورید
 ی م رگید عبر کی هقیقد هد، موری م ن م: «تفگ
 وری نارهدنیدلامجد از ریم، نورید تفر ات «.میا
 امش هب ی زیچ کی، اقر» :تفگ، هقیق هب درک
 نیرتهب نورید هتفر هدش دنلب از ریم؛ میوگب
 از ریم لثم ی سکچیه؛ تسان لا نیمه تصرف
 دناوتی من ار منهج و تشهد دیلک [ی زاریشن سد]
 زا راک نیا؛ دناوتی م طقف و ا؛ درانگب ش بیج رد
 ی تقو، نورید هتفر هک لا اح. دیای مرید و ا هدع
 دیاب و ا مکنیا رب مینکی م مکد قافتا هب، تشگرب
 عقاو رما ربارب رد هبترمکی و ا؛ دشاب [عجرم]
 ی بوخ داهنشپ، دشاب: «دنتفگ» دریگی م رارق هدش
 سک نیرتهب: «دنتفگ م ه اهنّا اقاقتا و «.ی درک
 ».تسانیمه

هن، تشگرب [ی زاریشن ی از ریم] ه کی تقو
 :دنتفگ همه هبترمکی! ی کیلع هن و دندرک ی ملاسد
 اوتف دیاب و ت؛ شاب و ت دیاب عجرم مکنیا هب انمکد»

لِثم دنیوگی م؛ دش هکوش هعفدکی از ریم «بی هدب
و] ندرک هیرگ هب درک عورش هدرمهچب ردام
نیا امش هک ماهدرك هچ امش اب ن م رگم»: [تفگ
روطنیا اهنیا «!؟ دیدرواً ن م رس رب ار [لاب]
دندوب

کولس یانیم، مدعا عجرم زا دیلقت دهدی م لیکشت ار ناکلاس

یروطنیمه دینیبی م دینکی م هاگذا امش لامح
هن، یباسد هن! [دنکی م دیلقت ی صخش ره زا]
هک تسای بلطم نامه، تیمعا هلئسم نیا! یباتک
دهدی م لیکشت ار الهی لا ناکلاس کولس یانیم
هتشاد نانیمطا ش دوزهار هب دیاب الهی لا یکلاس
هتشاد نیقی و رواب ش هار هب تبسند دیاب؛ دشاب
دشاب هدیشوپ الهی لا یکلاس ربی اهئسم دیابند. دشاب
لوا دلج رد ار هلئسم نیا هک دسری م مرظن هب
مشاب هداد حیضوت توکلم رارسا

تاروتسد هب دیدرت اب و هناککش لمع !درادن هدیاف، کولس داتسا

دریگی م رکذ روتسد داتسا زا هک ی درگاش
دیوگی م تسار داتسا ایآ» هک [دشاب] کش اب رگا
دراد تسرد ای هدرک هابتشا؟ دیوگی مند تسار ای
میوگب رادقم نیا دیاب [ار رکذ] ایآ؟ دهدی م ماجنا
هب، دیوگب لامح نیا اب رگا «؟رتمک ای رتشید ای
هدیاف چیه. درادن هدیاف وای ارب هناد کی هزادنا
کش اب رکذ؛ دیوگی م کش اب دراد نوچ؛ درادن
ی یاید دیاب هتفگی سک هچ لاصا! وگن. درادن هدیاف
اجنیا ی یاید دیاب هتفگی سک هچ لاصا!؟ ییوگب رکذ
بلاطم هب امتح دیاب هک هتفگی سک هچ!؟ ی نک دیلقت
؛ دوش هجوت لئاسم همه هب، هن!؟ دوش هجوت اجنیا
دورب ناسنا، دنیوگی م نارگید هک م هی بلاطم

دریذیب،تسا رتهب بلطم رگا،دنیب

اقا مو حرم تایدن امر رد راب کی [ی تح] ن م
:دیوگب ی سک هب ناشیا هک مدیدن [ی نار هط هملاع]
مدینش هذ ن م ،میظعا للهو «.بی نک دیلقت ن م زا دیاب»
رد ناشیا ن ادرگاش زا ی رایسب ی تح !مدید هذ و
!دندر کی م دیلقت رگید دارفا ز ا ناشیا تایدن امر
ی اقا ز ا ؛دندر کی م دیلقت ی نیمذ ی اقا مو حرم ز ا
ناشیا .دندر کی م دیلقت ی ناگیاپلگ [اضر دمحم دیس]
و ی نم درگاش و ت» :تفگذا هذ ا هب راب کی [ی تح]
هچ ن یا !؟ی نک ی م دیلقت ی نیمذ ی اقا ز ا ی راد
ش فلاخ هکلب ؛مدینش نام ادبا «!؟تسا ی ای درگاش
ی م ،دنک دیلقت تسا وخی م ناشیا ز ا ی سکرگا :دوب
هب ؟ی نک دیلقت ن م ز ا ی هاوخی م هچ ی ارب» :دنتفگ
؛دندر کی م ذ م ه ی خوش «؟ی تجد هچ هب ؟ی لیلد هچ
رگا ی نعید .رگید دندوبن اه فرح ن یا ل ها ناشیا
دندوبن ناشیا مینادی م لقادح ،دنشاب دارفا هیقب
دنهاوخب لاماد هک دنتشادن بلاطم ن یا هب ی زاین
س لاجم ؛دننک دایز تیعمج ،دننک دایز [ار] دارفا
!هدوبن هک تئیه ناشیا

ایشان [حتی] یک بار [چنین مطلبی را]
نگفتند؛ در عین اینکه ایشان آن مطلب را
فرموده اند [که معنا ندارد شخص از استاد سلوکی
دستور بگیرد و از دیگری تقلید کند]. اگر
ملاحظه کرده باشید، بنده توضیح این قضیه را
در جلد دوم [کتاب روطه] توکلم رارسا
م.اهداد طوسبم

،رتی نف و رتشیدح یضوت کی یاب ،ل احن یعد
هملاع] اقا مو حرم ز ا هک ی باتک رد الله عاشنا
باتک) میشاب هتشاد تسد رد تسا رارق [ی نار هط

دیلقت و داهتجا)، در آنجا هم که مسئله خیلی فنی است، این مطلب را خواهم آورد. این [کتاب،] تقریرات درس ایشان است که در زمانی که در نجف بودند [و به] درس مرحوم آشیخ حسین حلی می‌رفتند، نوشته‌اند. بسیار کتاب [مهمی است]. البته کتاب، فنی است؛ به درد مجتهدین می‌خورد. خداوند توفیق داده که به این کتاب بپردازیم و رفقا و دوستان این کتاب را تنقیح و آماده کرده‌اند؛ مدارک و مصادرش را [جمع‌آوری کرده‌اند] و ما هم یک چیزهایی [و] مطالبی در پاورقی، [به آن اضافه کرده‌ایم].

[درواً می‌هاوخ] ار هلئسم نیا [باتک نیا رد]
 :دوبنیا نیا شرطن [ی نار هط أملاء] اقا موحرم هک
 ار دوخه‌ار و داتسا شید هتفر [هک] ی صخشن آ
 ی‌گدنز ی‌شم و طخ و نید و دبلطم داتسا ن آ زا
 لاصا ،دنکی ماضاقت داتسا ن آ زا ار ش‌دوخ
 ی‌رگید درف ،دیلقت رظنه طقن زاتسا ن کم روطچ
 !؟ دوشی م رگم لاصا !؟ دهد حجرت و ا رب ار
 «!؟ [دراد انعم] ی‌زیچ نینچ لاصا

[تو کلم رار سا] مود دلج رد ار هلئسم نیا ن م
 نینچ ناشیا مکنیا اب .م‌اهد رک حرطم ی‌دودح ات
 دنتفگن دوخ رمع رد راب کی ،دنراد ی‌یار و رظن
 هک مدرک ضرع و .دنک دیلقت ن م زا دیاید ی‌سک هک
 ،ناشیا رمع رخا ات ناشیا نادرگاش زا ی‌رایسب
 چیه [ناشیا] !دندرکی م دیلقت رگید ناسک زا
 ی‌م دیلقت [هک زا] لااح» [لائم هک] دندزی مندی فرح
 و ی‌اهدما اجنیا ؟ی‌نکی م [دیلقت و ا زا] ارچ ؟ی‌نک
 ادبا و لاصا «!؟ ی‌نکی م دیلقت [ی‌رگید زا] ی‌راد
 .دوبن حرطم ی‌هلئسم نینچ

نیا! دیامرفب؛ تسا زاب و نشور هار نوچ
 مه نیا و ،ام یانیم نیا ،ام فرحنیا ،ام بلطم
 در اوم ،میوگی م ار هئسم و هار ام! امش صیخشت
 ،تشاد هجوتن آ هب دیاب هکی طاقن ،مینکی م ناید ار
 رد ی رایسب تسا نکم هتبا . میوگی م ی کی کی
 طاقن نیا ؛دنگذ لوبق و دنگ کیکشت طاقن نیا
 ی هاوخی م امشل لاد ؛[تسا] لیلد مه نیا ،تسا
 رایتخا هئسم نیا رد ؛ریذنی ی هاوخی م ،ریذنی
 ن انیمطا و رواب هار ادخ هار .تسامش دوخ ابر گید
 .تسا

دندومرفی م [ی نار هط هملع] اقا مو حرم

تسا کش هب ود ،دیای م سلج هب [ی تقو و] دراند رواب ش دوخ هار هب هکی کلاس ن
 رگا ،«دراند ،دراد ی امدیاف منتفر لاد؟ مورن ،مورب لاد» : [دیوگی م ش دوخ ابر و]
 دراند ی امدیاف ش یارب ،دما رگا هک دنادب! تسا رتهد دیان

هکی نار هط هملع راثا هملع
 رب ،تسادخ هار هب رواب ه دنگداجیا
 تسا مدقم کولس عورش

دندومرفن م هب اهراب ناشیا

دیوگی هئا هب دیاب لوا ،دنهاوخی م ار ی بلطم هکی تقو ،دنیای م امش ش یید هکی ناسک
 ،دیاهتشون اهباتک نیا رد ام هک ار ی بلاطم ؛دنداوخ ابر اهباتک نیا دنورب دیاب هک
 دهدی م لیکشت ار هئا ه دنیای ی انب ساسا و لصا

شما همین طور کف خیابان دیوار بچینید،
 بروید بالا، خب با یک زلزله برمی گردد [و
 فرومی ریزد]. [روی آسفالت] خیابان که نمی شود
 دیوار چید [و] رفت بالا. روی زمین شنی که
 نمی توانید [دیوار بچینید]. باید فونداسیون
 بگذارید، بتن کنید، میل گرد و آرماتور بگذارید،
 شناژ بندی¹ ی لقتن ازیم هب ،دیدرک هک محکم ؛دینک
 ژانشر طقرب دیاب ،دوشی م دراو ژانشر نیا رب هک
 ،دیریگی م رظن رد هک ار ی لوتفم عون .دینک هفاضا
 ی م رظن رد هک ار ی نامیس عون ؛دنگی م قرف

¹ اهنوتسدندر که چر اپکی ی ارب نامتخاس ی پرد ی قفا ی ننب ریت :ژانشر
 (قحم) . نویسادنوف هب ورینت تخاونکی ل اقتنا و

ام عوذت سید و صد ام؛ [دنکی م] قرف، دیر یگ
 دیهاوخی می یاند چه چ امش [هکنیا] . میراد نامیس
 ردقچ [ش عافترا] و تسا ردقچ ش نزو، دیر اذنگب
 نیمه . دنکی م قرف [زایندروم] نامیس عوذ، تسا
 ار [هقبطهد نامتخاس کی دیر اذگی منده کی یروط
 ناشیا! دتفای م «ی پت» بخ! لای دیورب [و دیزاسب
 ن آهک دننادب دیابام ی اقر و دارفا]: دندومرفی م
 رد ام ار اهنای کولسد ی انبر اکرین ن آ، نویسادنوف
 «میتشون اهاباتک نیا

شما مگر آرزو نداشتید مرحوم آقا [علامه
 طهرانی] را ببینید؟ ندیدید. ما که توفیق داشتیم
 (!) دیدیم. دیدن ما مثل دیدن آنهایی بود که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم را دیدند [ولی قابلیت
 نداشتند]. شما که قابلیت دارید، توفیق نداشتید.
 حالا که چنین قضیه ای است، همین کتاب آقا
 [علامه طهرانی] را باز کنید، فرض کنید که
 مرحوم آقا دارد در کنار شما به شما مطلب را القا
 می کند؛ که [عیناً] همین است.

نم ز اری بلطم کی اقا موحرم تقو کی
 ی سانشما ما رد ار نیا نم»: دنتفگ، دندرک ل اوسد
 :دنتفگ «م نادای من»: متفگ «ت ساجک . ماه دروا
 «. بهن»: متفگ «!؟ ی اهدناوخذ رگم!؟ ی نادای من»
 نیا نم سپ»: دنتفگ . دودن ناشیا رم عرخا ی اهل اسد
 منیبی من لای نم و «!؟ ما هتشونده کی ی ارب ار باتک
 دناهتشون نم ی ارب ار باتک نیا اعقاو ناشیا بهک
 !نم ن لای ارب

ی اجد به دندمای م، دندوب اقا موحرم ن لای رگا
 امش، دندزی م فرح امش اب، دنتششی م اجنیا نم
 ، دینکی م زاب ار باتک ی تقو؟ دیتشاد ی لاح چه

مرحوم آقا طوطی وار نگاه می کردند و در جلسات ایشان طوطی وار می نشستند و هنگام صحبت ایشان از چشم های آنها اشک می آمد [همان ها بعد از ایشان در مقابل مبانی ایشان ایستادند]. و در همان هنگام من احساس می کردم که این اشک ها هیچ پشتوانه ای ندارد؛ هیچ ماورایی ندارد؛ هیچ باطنی ندارد؛ جز صرف احساسات [که] آقا دارند صحبت می کنند با این شمایل، با این محاسن، با این وضعیت، با این کیفیت؛ خب انسان احساساتی می شود، تحریک می شود [و از] چنین وضعیتی گریه اش می گیرد.

[رد] که میدیدی م فرطن آفرطن یا ی هاگ ام
 م مدرم ،دنگی م تبحص ی صخش کی ،ی یاج
 ی م میرگ هچ ی ارب ،اقآ» :میتفگی م ؛دنگی م میرگ
 ی فرحاً لصا نیا ! [تفگن] ی زیچ هک نیا !؟ دینک
 س اسحا اهنیا «! ی نکی م میرگ ی راد هک هدزد
 س اسحا دنیوگی م نیا هب ؛تسا

اقآ موحرم زا دعب هک دندوب اهن امه [اصلاخ]
 نا .دنداتسیا اقا موحرم ی نابم ل باقم رد دندما
 تمدخ هک زورید بلاطم نآ هب ن اتسود الله ءاشد
 رد دندما [اهن امه] .دنگ هجوت مدرک ضرع اقفر
 هار ی لصا و لیصا و مهم ی اهاهتکن نآ ل باقم
 دنداتسیا اقا موحرم

[هملاء] اقا موحرم هک ی بلاطم زا ی کی
 دارفا هک هدوبن نیا رگم ،دندرکی م لقن [ی نار هط
 ؟دنگ هجوت اهی ندینش و تافشاکم و اهب اوخ هب
 ی مادام [طقف هک] هدوبن روطنیا ناشیا ی انبم رگم
 ی قطنم و ی عرش ی نابم اب هفشاکم و باوخ نیا هک
 نآ هب ن اوتی م] دشاب ق بطنم ی کولسد و ی لقع و

همهن یا اقا موحرم زا دعب دش روطچ؟ [درک هجوت
رخآ؟ دنداد نورید هفشاکم و باوخذ هئاخیاچ لثم
ردنم؟ دیاهدناوخذ ار [توکلم رارسا] مود دلج
ام یارب گیر نیع. ماهدروآ ار هیضق نیا اجنآ
هفشاکم روطنآ نیا: دندرکی م لقذ هفشاکم
روطنیا نیا! هدرک هفشاکم روطنیا نیا! هدرک
»! هدید باوخذ

هسلج رد تفری م ادرف، دیدی م باوخذ فرط
باوخذرگا، بذر ایسب. درکی م فیرعت ار باوخذ
سپ؛ ماهدید ی باوخذ کی م هه دند، دراد تیجد
ار نیا ارچ! دینک فیرعت م هه ار نم باوخذ دیورب
هیوسکی ی اهب اوخذ طقف ارچ؟! دینکی من فیرعت
فارحنا نیا دینکی م هجوت؟! دینکی م فیرعت ار
!؟ دوشی م ادیپ اجکزا

ع مجنیا ی اهر دیل [زا هک] دارفا نیمه زای کی
رین دما دوجو هه هک ی اهنتف دسرد داتشه و دوب
نم: «تفگنم هه دما زور کی، دوبن ز نیمه رس
هئج تیلوئسم دنتفگ اقا موحرم هه مدرک هفشاکم
رخآ، مناخ»: متفگ «! دیر ایسب نم هه ار اهب اتک
امش رگم!؟ تبسانم هه چ اهب اتک هئج اب ار امش
ی گبلط داوسد امش رگم؟ ی اهدناوخذ برع تاییدا
و لقاء درف ار ناشیا، ن امر دپن امز ام «!؟ ی راد
ضوع عوضوا ایند نآ ی نعید! میتسنادی م ی قطنم
رخآ!؟ [دناه درک رییغت] اجنآ دناه تفر ناشیا!؟ هه دش
و شآ ورب رخآ بخ!؟ اهفر ح نیا هه چ ار وت
باتک هئج [هرا برد] و ندمآ! زیپ ار تشوگبآ
ی نعید!؟ [دراد انعم هه چ نداد رظن] اقا ی اه
اقا ی داهتجال ئاسم رد دییاید دیهاوخی م ی لاعبانج
طلاغ ای تسا تسرد ترابع نیا هه دیهدب رظن

... دیشخبید؟ تسا

رد ،اقآ» : [تفگ و] دما ن اشیا دعب زور دنچ
ت مسق رد ،مدوب هتسشن اپ نییاپ ت مسق رد مرح
!دندومرفی م هذب هب م هاقید ار همه «...اپ نییاپ
دندروا فیرشت اقا موحرم هفشا کم رد» : [تفگ]
ی ارب ار لزمن نیا هک و گبی نلاف هب¹ : دندومرفو
»! درخب امشد

[ی تقو] ،دوبی لزمن کی اقا موحرم هچوک رس
و [دومع ،دوشی م [هچوک] دراو [ناسنا] هک
ی م] ؛ [تسا ی لصا هچوک ی وره بور تسرد
لقتنم اجنا هب [اهباتک هنجل] هیضق نیا» : [تفگ]
نامهن کیلو ،درادنبیع هنجل لاماد بخ «.دوشب
دشل ی دعت هدرخکی .دشاب امرظن ریز ،اج

من گفتم: «بسیار خب؛ حالا این دفعه چیزی
به او نشان بدهم که دور ما را خط بکشد!» چند
روز دیگر، گفتم: ««شما بروید خودتان تحقیق
کنید؛ ببینید؛ به آن آقای فلان (افرادی که آنجا
بودند) بگویید [تا] مقدماتش، صحبتش، آماده
[بشود].»

رد [ار نزن آ] هعفدکی ،رگید زور دنچ
لاماد «؟دش هچل زنمن آ هیضق» : متفگ .مدید هچوک
هناخت میق فرط ن آ هک مدش هجوت م ،متفر مدوخ
ود !دهدب دهاوخی م ی لصا ت میق ربارب ود ار
؛تسا [ی مک توافقت ،توافقت تقوکی رخا !ربارب
! [دوب] ربارب ود زا شیب ای ربارب ود [نیا اما
نیا ار تمیق دهاوخی م ی نلاف ،اقآ» : دنتفگ ن اشیا
ار نیا دعب «...و میدرک تبحصام و دیوگب ردق

1. هتیمک و عمجم ؛ی راک فرادا و یریگی پ ی ارب بختنم هورگ : هنجل
(ققم)

تر دام دنهاوخی م: ”دنتفگی کی هب: تفگش دوخ
م ه رد ام رگم رخا: ”تفگ فرط“! دخرخ ار
می تمیق کی ام، ایب وگب لاماد!؟ تسای ندرخ
نیا لاماد“! دهدب ار شلوپ دناوتد فرط هک میراذگ
»! روطنیا مه

رد ار اقا رگا هغد نیا! نلافمناخسپ: متفگ
هب ار شومچ هذاز اقا هذنب نیا ملامد، دیدید هفشاکم
نینچ هکنیا زال بقاً فطل: دییوگب و دیناسرب ناشیا
،دنزب اهماگن هب ی رس کی، دنیا مرفی یا هروتسد
ناشتمد خرد دعب، دنروایبرد رس اهماخت میقزا
»! میتسه

شمُد؛ تسارارق هچزا هلمسم دیمه فرگید نیا
،دینیب! تفر هک تفر، شلوک یور تشاذگ ار
ی دایش نیا اب، اهر اکبیرف نیا و اهزاب هقد نیا
فارحنا [ی نار هط هملاع] اقا ریسم رد دندما
نیا، دنوشی م دنلب ی دایش نیا اب. دندرک داجیا
ورب فرط نآ! [نک ل قن] هفشاکم ورب فرط
می هسلج حبص ات بشد زا! [نک ل قن] هفشاکم
! هدید نآ فرطنیا، هدید نیا فرطنیا! دنتشاذگ
!؟ ی دارفا هچ

دندومرفذ [ی نار هط هملاع] اقا مو حرم رگم
لا و دشاب ق بطنم ی نابم اب تافشاکم دیاب: هک
شزرا ی هاشد کی و تسینت عباتم و لمعل باق
!؟ تفر اجک؟ دش هچ اهرح نآ سپ!؟ «دراند
کیزا طقف و طقف دیاب هک دیاهدرک هفشاکم هک امش
سلجم زا دیاب همه، نیا زاریغو، درک دیلقت رفذ
،ی نکمی ملامعا [ار بلطم نیا] و نورید دنورب
دهتجم زا دیاب: هک دندومرفذ اقا مو حرم دوخرگم
هچ هیضق [امش ل قن نیا اب سپ]!؟ «درک دیلقت ملامعا

!؟دوشی م

موحرم] هک دنتسه ی دارفا نانتیب رد هک امش
روطچ، دنادی مند مه دهتجم ی تد ار ماهن امه [اقا
دیاب همه» : دندومرف امش هب اقا موحرم هفشا کم رد
ی مرد روج روطچ نیا؟! «دندک دیلقت رفن کیزا
دوشی م نیا! فارحنا دوشی م نیا، دینیب!؟ دیا
زا، تاساسحا ریسم زا قد ریسم ندرک ادج
رانک ار قد نآ و، تامهوت و تلاخت ریسم
ن تفرگ ار تلاخت نیا و ن تشاذگ

هملاء] اقا موحرم ی نابم زا ی کی رگم
ش دوخ هب دیاب کلاس» : هک دوبن نیا [ی نارط
تبیغ؟ «دنیزگی ی رود ندرک تبیغ زا، دزادرپ
کلاس، ترودک اب؛ دروآی م ترودک ناسنا ی ارب
دراد هکی تمرحن آ زا ریغ؛ دندک تکرحد ناوتی مند
ی ارب، «انزلا نم دشأ» : هک تساتایاور رد و
زا دیهاوخی م امش. دنگی م داجیا [زین] دس کلاس
ی م ار رد نیا ی کی هعفدکی، دیوربن وریب رد نیا
دنگی م داجیا دس؛ دیوربن وریب دیناوتی مند، دندب
، اقا موحرم زا دعب هک دش هچ؟ هدوبن اهنیا رگم
! تاجاو همه زا؟ دش تاجاو بجوا زا تبیغ نیا
ن دز تمهت هک دش هچ! دش رتاجاو رهظ زامن زا
مهاوخی مند!؟ دش ناور ن دروخ بآ لثم مدرم هب
!اجه م هر د! اجه م هر د؛ اجنآ رد میوگب

تمام اینها به خاطر این بود که آن فهم اصلی و
درک اصلی و باور اصلی نسبت به مکتب، برای
افرادی که در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی]
بودند، حاصل نشده است. دائم طوطی وار آمدند و
رفتند؛ فقط همین. به قیافه و شمایل آقا نگاه کردند
و خواستند که به عمق و باطن نفوذ کنند، جلو

بروند و عمیق بشوند؛ عین همان افرادی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند، بیست و سه سال با پیغمبر بودند، پشت سر پیغمبر جانماز می انداختند تا برای نماز ظهر جا بگیرند [اما معرفتی پیدا نکردند].

روضد و نیدی نابمزا مدرمی هاگآان تاء، ادخل و سر رانک ردی ساسدا ارهز ترضد تدهاشد

نا؟ دیاهتفر ربمغیپ بارحم و هندیم دجسم هب
هک داد قیفوت ادخل اسراپ. دنک ت مسقا ادخ اللهءاشد
فرشم هندیم هب ی زور تسید دودد هر مع ی ار ب
مدوب هتفر دن اضمر هام ه ر مع تقون آ ات. میدوب
اجن امه رد ل اسراپ ن اضمر هام زا هتفه ودی کی
ی بنا د جسم ل ک رد لاصا؛ دودت و لخواه بشد. مدوب
دوخ رد و متفرمی نم. دندوبن ر فن ل هچی سد
ر کف، متسشنی م. دوبن س کچیه؛ متسشنی م بارحم
ی یاهنا، ماهتسشن نم هک ی یاجن یمه ایآ: مدرکی م
و دنتسب ربمغیپ رتخد ی ور رب ار رد دندماً هک
ی من اجن یمه، دندرک هکتهکت ار ربمغیپ رتخد
زامن و ماهداتسیا نم هک ی یاجن یمه؟ دنداتسیا
نیا زا؟ دندوب هداتسیان اهنا تقوکی، ماهدناوخ
هب هچ؟! دشن ناشریگتسد ی زیچ هچ اهن داتسیا
مّسوه لآ و هیا ع اللهی لصد ربمغیپ ن فک؟! دندرو آ تسد
ار ربمغیپ ه شوگر گج دندماً، ه دشن ک شخ رب ق رد
نیمه؟ ی ناسک هچ! دندرک هکتهکت ش ر هوشد ی ولج
ی م ربمغیپ رسد تشپ، ل و ا فص دندماً ی م هک ی یاه
هب ن اشد «الله و سر ای، الله و سر ای» و دنداتسیا
اهنیا نوچ؟ ارچ. دندماً اهنیا، دیسری م کلفش و گ
دنتفرن ق مع رد؛ دندرک هاگذ ربمغیپ رهاظ هب طقف

هار ربمغیپ س فذ و ربمغیپ ل د و ربمغیپ ن ورد ه ب و
د نورد دنتسا و خذ ؛ دندر کذ ادیپ

ادیپ هار ربمغیپ ن ورد ه ب [ی ضعب] اما
ادیپ هار ربمغیپ ن طاب ه ب و تفر رذوبا ؛ [دندر ک
هداتسیا ش یاج رسد ، تفر ربمغیپ ی تقو اذلا . درک
ن فد ش ربقر د ش ندب ؛ تسا هدرمذ ه ک ربمغیپ] : دوب
هئیا ، ربمغیپ ه دنیا من ؛ هدرمذ ه ک ربمغیپ . تسا ه دش
؛ تسا هتسشن اجنیا ن لا ی لع ، ربمغیپ ی امنم امت
ه ب ی هاوخی م ! تسا هتسشن ؛ هدرمذ ه ک ربمغیپ
زا ی تساوخی م ؛ نک هاگذ ایپ ، ی نک هاگذ ربمغیپ
زا ! نک [ل او س] ی لع زا ایپ ، ی نک ل او س ربمغیپ
[بلط] ی لع زا ایپ ، ی تساوخی م هز جمع ربمغیپ
بذ ، ی تشاد ت جادی اضق [بلط] ربمغیپ زا ! نک
بذ ، دیوگب ت سناو تدرگا ؛ نک [بلط] ی لع زا ایپ
! [نک ت یعبت ه نار و کروک] دیوگی من ه ک وا ! چیه
ما جنا دراد م ه وا ، درکی م ربمغیپ ه ک ی راک ره
»! دهدی م

چرا گذاشتید و رفتید؟ آیا شما عاشق چشم و
ابروی پیغمبر بودید [که] دیگر حالا نیست؟!
بیخود کردی! آدم نباید به خاطر چشم و ابروی
پیغمبر به دنبال او بیاید و راه بیفتد؛ [بلکه] باید
به دنبال رسالتش باشد، باید به دنبال اتصالش به
وحی باشد، به دنبال اتصالش به مبدأ، به دنبال
اینکه آن قلب، قلب متصل است [باشد] . تو [اگر]
دنبال [آن] راه افتادی، خب آن قلب متصل، الان
در علی هم هست! بفرما، همین جاست، تشریف
دارد؛ بلند شو بیا ببین هست یا نیست! امتحان کن؛
اگر نبود، برو!

م و حرم ه ب ی نار ه ط ه ملاء ه ی صوت

یاقاً ناحتما، یهاشورسذو یرهطم

دوبن یقیل وصد یارب دادد

درجم حور رد [ی نارهط أملاء] اقا موحرم

وربوشد دنلب اقا»؟ دندومرفه چ یرهطم موحرم به

یرهطم یاقاً موحرم «! نک ناحتما ار دادد یاقاً

، دجهتم ،دهاز ،ملاء درم - دنک ناشتمحر ادخ -

! [دوب] صلاخا و صولخلها ، بشد زامذلها

ورب» : دنتفگ ! دنزبل وگ دناوتی مذ مدآ هک ار ملاء

[، ریذپ] دروا هرمن ناحتما رد رگا ، نک ناحتما

هذ و تسه ی بوچه هذ اجنیا «! ورب ، درواین رگا

هذ و کتک هذ و لیمحت هذ و قیمحت هذ و ی قامچه

دیامرفب ، دیدیمهف رگا . تسین زیچچه ؛ مدعا

ادیپی نیقیه لئسم امش یارب ، دیدیمهف رگا ؛ دیریذپ

یاقاً هذ ؛ تسین هیضق نیا به ی مازلا چیه ، دشن

لایذ هک ، دراد زاین (یرهطم یاقاً) امش به دادد

؛ [تسا راختفا میام] ش یارب لاد ی یاید [رگا] ی نک

ی کی دنیب لاد ؛ دنکی مذ مکئلام به هاگذا وا ! بابا هذ

را دهذ ؟! [دوش ل احشوخ] هذ ش دیرم هدمآ

!تسا

س لجم رد دیایم هک [دادد موحرم] ی سک نآ

ام هک ی یاج» : دیوگی م دوخ ی اقر به ، نیمظاک

ش روست دناوتی منزل یئر بجلثم اهر از ه ، میتسه

، میتسه ام هک ار ی یاج دناوتی منزل یئر بچ ؛ دنکب ار

یاقاً کی هکنیا زا دیاید وا ، «دنکب ار ش روست

اعقاو !؟ دیاید ش شوخ هذ ش دیرم هدمآ یرهطم

هتشد غار سد بلطم نیا زار تیها کف دیناوتی م امش

[ی نارهط أملاء] اقا موحرم [ایا] ای !؟ دیشاب

یرهطم یاقاً لله دمحا» [لائم هک] دیایم ناششوخ

!؟ «ام دجسم [رد ن اگدنکت کرش] وزج دما مه

اقا دجسه هب - دنک ت محر ادخ - یر هطم ی اقا
 ،دمایم ایجا ی اهبش ؛دمایم [ی نار هط أملاء]
 هتبلا .تسشنی فرطناً ،دمایم ناضمر هام
 ای .اجناً دمایم دعب ،تفرگیم ایجا ی یاجش دوخ
 ؛[دمایم] دوب ر بنملاع ونم هک ی یاهل اس ی ضعب
 [عونم اهل اس ی لیخ یر هطم ی اقا موحرم]
 تاقوا ی هاگ ؛دمایم هعمج س لاجم (دوب [ر بنملا
 أعقاو ؛دنک ت محر ادخ .دمایم هبنش هس ی اهبش
 هاگن» :دنیوگب اقا موحرم لاما .دوب ی گرزب درم
 نیا !؟ «ام تبحص ی اپ هدمآ یر هطم ی اقا دینک
 !تسا ر ادهنخ اهفر ح

دوشی م هفاضا ی کی ؛تسام ی ارب اهفر ح نیا
 ،دوشی م زابن امشوگ خید اتن امشین ،ن امتیعمج هب
 م هر د ولأ ی ابرم لثم ام مخا ،دوشی م مک ی کی ای
 ایلوا و ناگرزب [اما] ؛تسام ی ارب اهنیا .دوری م
 دندوب بلطم و لئاسم نیا و اهفر ح نیا لها
 موحرم [«!ورب» :دندومرف ی نار هط أملاء]
 ن احتما ار داد ی اقا موحرم ،تفر [م ه یر هطم
 موحرم هب درک ور ،ن ییپ دما ،درک تبحص ،درک
 ی یحُم !تسا هدنک ایجا دیس نیا» :تفگ [و] اقا
 «!تسا

مپهار با دیسآ ی اقا ،ن ار هت ی املاء زا ی کی
 تاید دیقردن لاهک - ی هاشنامرک [ی هاشور سخ]
 لابرك هک ی تقو - دنک ن اشظفد ادخ [و] دنتسه
 بخ» :دنتفگ [ی نار هط أملاء] اقا موحرم ،دندوب
 هفسلف ،ی میکد ،ی دهتجم ،ی ملاء امش ،ن اج اقا
 رد !تساجنیا دیس [نیا] ؛بخ رایسب ،ی اهدناوخ
 ن آرد داد ی اقا موحرم (هدیباوخ هتفرگ قاتا ن آ
 سَفَن و [ن دیباوخ ی ادص ،دوب هدیباوخ رانک قاتا

«رافسا» زا؛ نک ناحتما (دمای م مه ناشیا [ی ا ه
 ل اؤس نیدلای یحم ِ «ص وصف» زا، نک ل اؤس
 زا، نک ل اؤس نیدلای یحم ِ «ت احو تف» زا، نک
 حور [رد] «ن کب ل اؤس و رب، ی هاوخی م هچر ه
 رگا الله عاشنا؟ ار اهنیا دیا ه دناو خ هک درجم
 ! دیناو خب هر ابود، دیا ه دناو خن

ب لاطم ن یر تل کشم زا یر هطم موحرم

و درکی م ل اؤس «رافسا» و «ص وصف»

دایی م خ ساپ ن دروخ ب آ ل ثم داد ی اقا

و مدوب اجنآ هدنب [تسا نیا اقا موحرم ترابع
 ل کشم زا [یر هطم ی اقا موحرم] «: هک [مدینش
 ن یسر دُم هک، نیدلای یحم «ص وصف» ب لاطم ن یر ت
 د نه دی م سرد ار «رافسا» هکنیا زا دعب «رافسا»
 ص وصف «غارس د نوری م هزات»، از مرحوم حداد
 سؤال می کرد و ایشان مثل آب خوردن [حل
 می کرد].»

نم [دنام هکلب]؛ دنکب یر کف [هکنیا] هذلاً صا
 بآ نیمه نیع، مروخی م ار بآ نیا مراد ن لا هک
 [یر هطم موحرم] نیا هک درکی م لد ن دروخ
 نیا! «ا» [دوب هدنام ریحتم] روطن نیمه لاصا
 زا دراد ب لاطم نیا؟! دیای م اجک زا دراد اه فرح
 «!؟ دیای م اجک»

و اسر تجد دیاب ادخی لو هب ن یقیرد

تشادی فاک

لوبق رگا» : دنتفگن و ا هب اقا موحرم تقوچیه
 ، ی نکذ لوبق رگا؛ دروآی مرد ار تردپ ادخی نکذ
 ! لاصا «! دروآی م ترس رب هچ ی نیبی م ادرف لاصا
 ل اؤس، ن زب فرح، و رب [دوب نیا ناشنخس هکلب]
 ، ی دیسر ن هجیتت هب؛ امر فب، ی دیسر هجیتت هب، نکب
 و رب. دوشد هامت و تر ب دیاب تجد؛ [هدن رارق] تجد

دید و تفر [مه یرهطم موحرم] ! نک ناحتما
تسا نیا هیضه، تسا نیا هلئسم

؛ دراد مغلاب تَجَد اذخ ! (هُغَلْبَأُ هَجْحَأُ هَلِّفَ)

ی لیلد کی طقف مکنیا هن، دسری م لیلد ن آه کی لیلد
تلاذ رد ه کی لیلد ؛ هن، درادذ یراک چیه و تسا
عابشا، تسا یفاک، ت ساسر، دراد غولب ش دوخ
نیا ی نعید . (هُغَلْبَأُ هَجْحَأُ) دنیوگی م ار نیا، دنکی م
رود مامل لیلد نیا ؛ دنکی م خیمراهچ ار مدآ ت جد
ددنبی م ار ناسنا رب و

ز ا ت یعبت ، عافلذ فلاخر بنینمؤماریما

درکی مندلیمحتن ارگید هب ار دوخ

ملاسلام هیلع همئا خیرات رد ار شور نیمه ام
تمو کد هب ی تقو ملاسلام هیلع نینمؤماریما . میراد
نم ز ا امتد دیباید دیاب» : تفگ ی سک هب ایآ ، دیسر
نیا تر ضد ملاک هکلب] ! تفگن ؟ «دینک ت یعبت
دهاوخی م س کره ، دیباید دهاوخی م س کره» . [دوب
؟ درک هچ رمع اما «! دینادی م ناندوخ ؛ دیباید
تعباتم نم ز ا س کره» : تفگ ؟ درک هچ رکبوبا
ار ربمغیپ رتخد ! تشک و «مشکی م ار وا ، دنکذ
دعبل ناسم ن آ و ؛ تشک ار هریونن بکلام ؛ تشک
ن وچ ، دینکی مندلیمحتن نم ز ا ن وچ» . دانفا قافتا
، تفلاذنیا «! [مشکی م] دیرادذل وبقه ار م تفلاذ
نیا هک تسا رکبوبا تفلاذ ، تسا رمع تفلاذ
ی م] ؟ دیامرفی م هچ نینمؤماریما اما . تسا روط
«ن کنذ ، ی نکمی مندلیمحتن [ت یعبت]» : دیامرف

**رد چراوخ ، تراغو و لتق ز ا ش پپ ات
و ن ایب ی داز آنینمؤماریما تموکد**

¹ رد هک ملاسا ردص رد برع لیابق نارس ز ا ی کی : هریونن بکلام
(ققحم) . دیسر لتق هب دانترا ماهتا هب رکبوبا تفلاذنارود

دنتشاد ہدیقہ

وتلاًصا ام، یلع ای: دنتفگ ان اور ہنجر اوخ
 [دنتفگ] «دیشاب ہتشانن»: تفگ «میرادنل وبقار
 نامدوخی ارب ہفوک نوریب [رد] ادج میوری مام»
 اجنامہ، مینکی م تسرد یکتسدوراد کی
 !دیشاب بخ» [دندومرف ترصد] «میتسہ
 [اھنآ ہب] یراک مہ ی سک «!دینادی م ناتدوخ
 تشادن

گنج نایرج زا دعب دندماً رفن راز ہہذراود
 ؛دندش ادج ماسلاہیلع نینمؤماریمازا، نیفصد
 ہن؛ تشادن مڈ یگزک زام رخلاًصا، اقاآ» :دنتفگ
 ی ارب میورب میوش دندب! مادکچہ؛ ہیوامع ہن، یلع
 ی ارب و مینکب تسرد ی موسب بزح کی نامدوخ
 مہ ترصد «میوش تحار، میشاب نامدوخ
 امش نید ل فکتہ نم! دینادی م ناتدوخ»: دندومرف
 ہب تبسند یاب و مدرم نیا رب ریمانم۔ متسین
 تحتہ کامش۔ منک ہفیظو ساسحا، مدرم نیاتینما
 ار امش مرادن ہفیظو ہندب، دیتسین نم تموکد
 «دیورب دیامرف؛ مشکب

مہ اھنیا۔ تشادن اھنآ اب یراک ترصد اذل
 ، رازآ و تیزا ہب دندرک عورش [مکنیا] ات، دندوب
 مکتہ ہب دندرک عورش، ن تشک مدآ ہب دندرک عورش
 بابسا دندرک عورش، ن دیرد رجنذ اب ار ہلماد
 دیراد ارچ»: دندومرف ترصد۔ ن تفرگ ار مدرم
 !منہج ہب، رانک دیتفر بخ؟ دینکی م ار اھراک نیا
 امش اب یراک ہکنم؟ دیشکی م ار مدرم دیراد ارچ

¹ ی ارجام زا سپ ہک وردنت ناملسم زا ی ہورگ: ن اور ہنجر اوخ
 و دندرک جورخ ماسلاہیلع نینمؤماریمازا رب نیفصد گنج رد تیمکد
 (ققم)۔ دندیگنج ناشیا اب ن اور ہنجر اھنآ رد

ی ولج دیاب مِلاسا مِکادِن او نعهب [لا ادا ما] ؛ متشادن
» . مریگب ار امش

ار تجد ن اورهن گنجر د نینمؤلاریما دومذ مامت ج راوخر ب

گنج به رکشلا کی اب درک تکر د ترضح
و دندز ار اهگنفت ، دش دراو ات [ایا] . دما ن اورهن
همه تشادرب ار ریت ؟ دنتخیر نیمز یور ار همه
تبحص اهنا اب تفر نینمؤلاریما ! هنذ ؟ دناباو خ ار
همه : تفگن ! تساجک هتکن دینیب دینک هجوت . درک
زا ، دینک ناشمات ، دینک ماعل تق دیریگب ار اهنیا
: دومرف نینمؤلاریما « . میوش تدار ناشتسد
مامت اهنیا رب ار تجد دیابل و ا ، مِلاسا مِکادِن م
مارح ، دوشد مامت اهنآ رب تجد هکنیا زال بق ؛ منک
ه رطق و مریب ریشمش به تسد هکنم رب تسا
میپنیا « . دیایب اهنیا زای کی غامد زای نوخ
به هتسباو اهنیا » : هک تفگن . تسا نینمؤلاریما
اجک ز اهنیا » : هک تفگن « ! دنتسه اجک و اجک
هفیظو [: دومرف هکلب] ؛ « دنوشی م کیرحت دندراد
ی ار ب ار تجد و لیلد و میایب هک تسا نیا نم
منک مامت اهنیا

ناتفرح » : تفگ ؛ رکشلا طسو دما ؟ درک راکهچ
: دنتفگ ؟ دیاهتخادنا هار به ار طاسب نیا هک تسیچ
هفیلخ ! ی درک ادخ مِکد فِلاخ وت ! ی لع ای »
اب « [: دنتفگ] « ؟ مدرک راکهچ » : تفگ « . بی تسیند
ای مدرک ح لصد نم » : تفگ « ! ی درک ح لصد هیواعم
ن آرق متفگن نم رگم ! دیگنجد متفگ هکنم ! ؟ امش
ریشمش نم رسد رب امش نیمه ! ؟ دینزب ار
: دیتفگن و [دیتفرگن ار] نم همیخ رود ! ؟ دیدیشکن
ی م [ار امش ن و خ] ن لا ا ما ای ، دیایب کلام و گب ای ”

ی تمهت دیراد نم به دیاهدما لااح؟» میزیر
«!؟دینز

درک تبحص اهنا اب ماسلا هیلع نینمؤمار یما
ریتل ووا زا مکنیا هذ؛ داد خساپ ار اهنا ل اؤس و
و داد خساپ ار اهنا ل اؤس؛ دز ادنیب هعفدکی، دنزب
دنتشادذ باوج رگید اهنا و درک موکحم ار اهنا
از لشکر دوازده هزار نفری، هشت هزار نفر
از اینها برگشتند [و گفتند]: «غلط کردیم، اشتباه
کردیم، عوضی فهمیدیم.» و جزو لشکر علی
[شدند]. و چهار هزار نفر ایستادند، گفتند:
«نه خیر، ما می جنگیم!» ببینید! این را می گویند
نینمؤمار یما هار، ادخ هار. (هُنَّ غَلْبَاءُ تَجْحُأُ هِلْفَ)
به نداد خساپ هار، تسا ن دز فرد هار؛ تسا
ات راز ه راهچ ن آ به ترضد. تسا مدرم ل اؤس
، دیراد فرد رگا؟ دیدرگی منرب امش ارچ: «تفگ
فردم نم! رگید دیراد ن ابز؛ دینزب فرد بخ
». «مینزی م فرد رگیدمه اب! ن زب مه وت، منزی م
هک لااح»: دنتفگ [ترضد]. دندهب دنتشادذ باوج
«؟دیگنجب ام اب دیهاوخی م ارچ، دیرادذ باوج
فرد»: دنتفگ ات «تسا نیمه فرد»: دنتفگ
نیا زا لااح»: دنتفگ نینمؤمار یما، «تسا نیمه
». «دیپامرفب؛ دش طقاسد نم زا فیلکت دعب به
اهنا ات»: دندومرف ل احن یعرد. دنتشگرب ترضد
تفر رفت کی «. دینک هلمد امش، دناه درکن هلمد
ترضد؛ داتفا، دندز ریت اب، اهنا تمس به
:دومرف مه دعب «. دینک هلمد لااح»: دندومرف
رفت هذ، [دنام دهاوخی قاب] اهنا زا رفت هذ [طقف] «
هتشک [م] رفت هذ ام زا [و] دنامی منی قاب اهنا زا
ی دارفا همه، دش مامت گنج هک ی تقو «. دوشی من

هَنْد دندید، دندرک باسد دندوب هدرک رارفهک ار
باسد ار نینمؤمارِیما [رگشل] یادهش؛ دنرفند
وا! تسا یلع وا. دنرفند هَنْد دندید، دندرک
تسا صخشمه شعضو؛ تسا نینمؤمارِیما

ربار تجدل مج گنجد نینمؤمارِیما دومرف مامت رییز و هحلط

کی؟ درک راکه چل مج گنجد نینمؤمارِیما
یکلک، میزادنیید، مینزب ریت اب ار همه تفگ هعقد
؟ هَنْد مکنیا ای؟ دوب روطنیا؟ مینکب ار هیضه
اب، دینک تبحص اهنا اب دیورب: دومرف ترضد
زا ترضد ار رییز «. دینک تبحص رییز و هحلط
!رییز» : رییز هدرک ور. دنادرگرد نادیم طسو
ریشمش ترضد بولج تفر، دش دندب «. مینیب ایب
؛ مراد تراک ایب، رییز» : تفگ، بولج تفر. تشادند
قیفر م ه اب ام دیایم تدایب. مرادند ریشمش، سرتند
یور، هندیم نوریب میتفری م رگیدمه اب، میدوب
«. هرا» : تفگ رییز «؟ میتسشنی م اههز بسد
ی یاتود زور کی دیایم تدایب» : دومرف ترضد
، دما رود زا ربمغیپ؛ میدوب هتسشنی یوج رانک
ربمغیپ اب میتفر میدش دندب، دش کیدزند هکی تقو
نامه ترضد، میدیسوب ار ربمغیپ، میدرک هقناعم
اب [لااد] بذی لیخ: تفگ، دوب هاتسیا هک روط
ی زور! رییز یا [اما]؛ دیتسه قیفر رگیدمه
، داتسیا ی هاوخ [یلع] نیال باقمرد هک دما دهاوخ
! درم رییز هعقد کی «؟». ی لطا بر بوت هکی لادرد
ای، دادیب داد یا «: تفگ، نییاپ ت خادنا ار شرسد
رگید» : دندومرف ترضد «! دما مدای ن لاا، یلع
». متفگ وت هبار بالطم

حضرت تیر نگذاشت در چله، بزند به چشم

زبیر! آمد با او حرف زد؛ مثل آدم با این مردم حرف زد! با اینها صحبت کرد؛ گفت: «اعتراضت چیست [که] به جنگ من آمده‌ای؟ چه اعتراضی داری؟» زبیر کنارگیری کرد، رفت بیرون. [گرچه] نیامد جزو لشکر امیرالمؤمنین [شود]، ولی گفت: «اصلاً من می‌روم؛ دیگر کاری ندارم.» البته کار اشتباهی کرد؛ باید می‌آمد و جلوی جمعیت اعلان می‌کرد: «من غلط کردم که آدم این بساط را به راه انداختم [و] در مقابل خلیفه برحق ایستادیم.» ولی این کار را نکرد، [در] این قضیه اشتباه کرد؛ [اما] حداقل خدا خیرش بدهد [که] او باز بهتر از طلحه بود که تا آخر [در مقابل حضرت] ایستاد. بعد هم یک تیر آمد خورد به پایش، همان‌جا افتاد. باز این [زبیر] بهتر از آن طلحه بود؛ آمد کنار. حالا [بعد از این ماجرا، زبیر] گرفته خوابیده، یک نفر از اصحاب امیرالمؤمنین بلند می‌شود، می‌رود، با شمشیر بر سرش می‌زند [و می‌کشد]. حضرت فرمودند: «چرا کشتی؟ مگر من به تو گفتم زبیر را بکشی؟» ببینید حق چیست؛ حق استثنا بر نمی‌دارد! حق قوم و خویش نمی‌شناسد. حق نمی‌آید وقتی که به خودش و فامیل خودش برسد، کنار برود. [می‌فرماید:] «چرا زبیر را کشتی؟! من به تو گفتم؟! آیا او با تو جنگ کرد؟» گفت: «نه.» حضرت فرمودند: «من به تو گفتم؟» گفت: «نه!» «پس چرا بی‌اجازه من کشتی؟» حضرت فرمودند: «از پیغمبر شنیدم که فرمودند: نأ! دادید داد یا «تسا ش تأ رد ریز ل تاق»؛ مینک را که چ مینادی مذام اللهو» :تفگ م ه ص خشد

می، میشکذ، «؟ [دیتشکذ] ارچ: دیوگی، میشکذ
دز، تشادربار ریشمش، «؟ [دیتشکذ] ارچ: دیوگ
داتفا، ش دوخرد سرد

!؟ شکمی ار ریز یوری، هچ یارب امش
دیاب، یرادی مرب هکی مدق ره اجنیا رد! قما
رد [اندر و] هزاجا اب؛ دشاب باتک و باسد یور
ن لآ هک ریز!؟ تسا هک اجنیا رگم. دشاب روتسد
ی تفری قد هچ هب، متفرگ هک لاصاف ام اب گنج زا
مارم، مرم نیا؟ ی دز ریشمش [اب] ار شرس
مارم، نینمؤماریم مرم. بتسا نینمؤماریم
(عُغْبِلًا هَجُحًا هَلِّفَ) ، دیحوت مرم، نافر
[است]. باید به مردم اطمینان داد و برای مردم
امنیت فکری ایجاد کرد. باید برای مردم امنیت
قلبی ایجاد کرد که مهمتر از امنیت اقتصادی و
امنیت اجتماعی و سایر امنیت‌هاست. باید امنیت
اعتقادی و امنیت فکری و امنیت هدفدار ایجاد
کرد. [با] زور که نمی‌شود [اداره کرد]؛ اگر
این‌طور باشد، فرض بکنید که خب چه فرقی
می‌کند با سایر آن چیزهایی که دیده شده، با سایر
آنچه در طول تاریخ این‌همه نوشته‌اند و دیده شده،
چه فرقی می‌کند!؟

، رواب بتکم، ی نارهط هملع بتکم

تسا هار هب نیقی، نانیمطا

می ار هتکن نیا اقا موحرم بتکم رد امش اذل
هتشاد نانیمطا دیاب: «دنیوگی موجهم رد هک دینیب
دیاب هار هب تبسن: «دنیوگی موجهم رد» بی‌شاد
تبسن: «دنیوگی موجهم رد» بی‌شاد هتشاد رواب
نانیمطا و رواب دیاب، دیهدی م ماجنا هک یراک هب
«دیشاد میقتسم و نیقی و مدع اب، دیشاد هتشاد

بلق و لقع دشر هژادناه هذب هبترم

ی رهاظ تدابع نازیمه هذب ، تسوا

ی قده «! تسین اجنیا ، «تفگ نسده» [هکنیا]

فردنیا ، «تفگ ار نیا وا» ! تسین اجنیا ، «تفگ

دشاب هتشداد روابه هار هب تبسن ناسنا دیاب ! تسیناه

ی م و دیای م روطنیمه لآ و ، دنک تکر دناوتبات

لسک و هر مزور روما هبارش دوخی گدنز و دور

بتفردهاوخ م ه ی لاخت سد اب و دنارنگی م ه دنک

ی م هاگن ش اهدنب [و] ناسنا هب ادخ هک ی تقو نوچ

هب] ، دور بدهاوخی م ایند نیا زا هک ی ماگنه ، دنک

ردقچ و هداوخ زامن ردقچ هک دنکی مند هاگن [نیا

هچ ردش بلق ن لآ هک دنکی م هاگن ؛ هتفرگ مزور

دوری م دراد هک ی عقوم نآ . دراد رارق ی تیعضو

دنکی م هاگن نیا هب] . دنکی م هاگن [ش تفرعم] هب

دشر ردقچ شلقه ، [هدرک ادیپ] ی قطنم هچ [هک

زا ردقچ ش سفند ، هدرک دشر ردقچ ش بلق ، هدرک

کیدزن ردقچ درجت هب ، هدمآ نورید تارثک ملاء

رب م ه ایند نآ . دسیونی م ار رادقم نامه ، هده

تیفیک نامه هب . دشد هاوخ ی ط رادقم نامه س اسنا

دشد هاوخ ی ط

هملاء بلاطم ، بلق و لقع دشر ی ارب

ی صخش روما هیا مریمخ دیاب ار ی نار هط

داد رارق ی عامتجا و

اهراب هذب هک روطنامه ، هلمسم نیا ی ارب

بلاطم دیاب ، ماهدرک ضرع اقر و ناتسود تمدخ

، ن اشراک هیا مرس و هیا مریمخ ار اقا موحرم

و ناشی عامتجا لئاسم ، ناشتاطابترا ، ناشهار

ی نعید . دندهد برارق ناشی گداوناخو ی صخش لئاسم

طخن آ ی لا زا اقا موحرم ی اهابتک هملاطم [اب]

طخن آ ی لا زا . دوشب هدیشک نورید بلاطم دیاباه

رظنِ درومِ مُطْقَنِ آ دناوتی م ناسنا اههتشون و اه
 هب و دهد بر ارق و گلا و هوسا ار ن آ و در و ایبرد ار
 رایسبِ هُئِسم ، هُئِسم نیا . دنکبِ تکر ح ن آ ل ابند
 ، در که هجوت هتکن نیا هب ی سکر گا اذل . تسای مهم
 ی ایاضق و اسفناو ل ناسم و ی عامتجا ل ناسم رد
 غا رچ نیمه زا دناوتی م هنتفِ در اوم و کانه هبش
 دور بر یسم نیمه هب و دنک هداقتسا

اهکلام زا ار دوخِ هُفِیظو دیا بناسنا ل اؤسد هُئِسم ره رد و دهد ص یخشت دسرپن

یکی از رفقا از یکی از شهرستان‌ها به مرحوم
 آقا تلفن کرده بود؛ در همان زمان [سابق]. بنده
 رفتم تلفن را برداشتم؛ گفتم: «آقا، می‌گویند فردا
 باید راهپیمایی کرد؛ از آقا بپرسید که ما برویم یا
 نرویم.» بعد از ظهر بود، اتفاقاً تابستان هم بود، ماه
 رمضان هم بود. من رفتم به مرحوم آقا عرض
 کردم: «فلانی از فلان جا و می‌گوید که راهپیمایی
 [برویم یا خیر]؟» ایشان عصبانی شدند، گفتند:
 «آخر تا کی ما باید برای اینها صحبت کنیم؟ تا
 کی ما باید مطلب را به دست اینها بدهیم؟ یعنی
 اینها متوجه نشده‌اند که تکلیف خود را در چنین
 وضعیتی بفهمند که بروند یا نروند؟ حتماً باید مدام
 تلفن بزنند؟»

ام تسد ار اهکلام ؛تسا ن شور ی لیخ ه یضق
 قبط بذ . دناه داد ام تسد ار بلاطم ، دناه داد
 تکر ح ص یخشت قبط . رگید ولج و ر ب ص یخشت
 نک

دنیوگی م اجکی رد ی تقو دینک ضرف
 اندر گم بذ ، «ت اباختنا و ت اباختنا و ت اباختنا»
 باختنا ی ملاسا ماظن ی ار ب ح لاصد در ف هک تسین

درف، دارفانایم رد ناسنا رگا، بخد رایسد؟ دوشب
 دنک باختتا دورب تسا بجاو بخ، دید ی حلص
 و صیخشت قبط، دارفانایم رد رگا ی لو. رگید
 [ایا]، دوبن حلص درف، ش دوش تاعلاطا و مدع
 دیاب اجنیا مکنیا ای؟! دنک باختتا دورب دیاب مه زاب
 ام هک تسا ی لئاسم زانومذ کینیا؟ دنک فقت
 ،کلام؛ تسا قد بهل مدع کلام، کلام مینیبی
 هک مینیبی مام ی لو. تسا عقاو بهل مدع کلام
 رثا بیترت، دنرادن هجوت بلاطم نیا به اهی لیخ
 و رسرد بهار دوش، رُعْشِيْلَاتُ يَحْنَمِ و دندهی مذ
 دنز ادنایم تمحر به.

ث عابی نار هط أملاء راثاً إعلاطم

دنادب ار دوشه فیظو ناسنا دوشی م

هدنب رگا: منکی م ضرع اقفر ت مدخ هدنب اذل
 قیمع مهفو اقا ی اهاب تک إعلاطم به تبسذ هاگچیه
 به و ههرب نیا رد، متشادن دیکات ناشیا بلاطم زا
 بلاطم إعطق، ل او حا و عاضوا نیا رد صوصخ
 اقفر یکتکتی ار بار ناشیا ی نابم و اقا مو حرم
 بجاو، هزور و زامن لثم؛ منادی م ی نیع بجاو
 [ات] دنیبب ار بلاطم نیا دنورب هک منادی م ی نیع
 هچ هک دوشب هجوت م ناسنا و دیاب تسده بلطم
 دیاب اجک رد، دهدب ماجنا دیاب اجک رد ی مادقا
 و دنک تکرده و دتسیاب دیاب اجک رد، دنک تکرده
 هچ هک [ی نیبی م ی راد]. دنیشنب شیا ج رسد
 دیابن اجک رد، دورب دیاب اجک رد (! [تسا ی طیارش
 رایسد رایسد تیعقوم، تیعقوم، هصلاخ. دورب
 تسا ی ساسح.

لئاسم قاصم زورما ی ساسد لئاسم

اهذا رد دیابن اسنا و تسا کانه هبش

دنگ فاقوت

چند شب پیش در مشهد مشرف بودم؛ بر حسب اتفاق، یک صحبتی پیش آمد و قدری هم طول کشید و بعد شنیدم که آن را در سایت گذاشتند؛ اگر رفا دسترسی دارند، آن را حتماً گوش بدهند. در آنجا توضیح دادم که الان با توجه به مسائل و شرایطی که پیش آمده، ما مطالب را به خود زعمای و گذار می‌کنیم؛ هر طور که خودشان می‌دانند [عمل کنند]. ما نسبت به [این] مطالب [و مسائل] کاری نداریم، سکوت می‌کنیم و مسئولیت این مسائلی [را] که انجام می‌شود، بر عهده خود آنها قرار می‌دهیم و خودمان در این مطالب دخالت نمی‌کنیم. چون مسئله، کیفیتی است که انسان دقیقاً همان‌جایی است که طبق روایت امام علیه‌السلام که فرمودند: ما سه امر داریم: امری که صلاح در او روشن است و انسان حرکت می‌کند؛ امری که ضلالت و گمراهی و هلاکت روشن است و انسان خودش را باز می‌دارد؛ و امری که شبهه دارد. [یعنی] به این طرف نگاه می‌کند مسائلی را می‌بیند؛ به آن طرف نگاه می‌کند مطالبی را می‌بیند؛ نمی‌داند چه کند، گیج می‌شود، گنگ می‌شود و در شک قرار می‌گیرد. در این‌جا باید طبق فرمایش حضرت، توقف کرد، احتیاط کرد، کاری انجام ندهد، قدمی برندارد، حرفی نزنند و مسائل را به خود افرادی که متصدی هستند، واگذار کند؛ خداوند بیش از این مقدار ما را مکلف نکرده است.

دَمَّحَمِلْ أَوْ دَمَّحَمِلْ لِي أَعْلَى صَدْمَ هَلَّا